

...هر زمان خرمهره را با دُر برابر می کنند

دربارهٔ حمایت عجیب و تبعیض آمیز تلویزیون از مجید مجیدی

چاپ شده در : روزنامه کارگزاران

زمان انتشار : ۱۳۸۷

یک) چند شب پیش، دقیقاً در ساعات اولیه شب روز دوشنبه ۲۹ مهر ۸۷، اتفاقی غریب، تعجب‌آور و بی‌سابقه در تاریخ مناسبات میان تلویزیون و بخش‌های مشخص و گزینش‌شده‌ای از فعالان سینمایی در ایران رخ داد. شبکه دو سیما در حالی که فیلم «آواز گنجشک‌ها» ساخته مجید مجیدی بر روی اکران سینماهای کشور است، مستند مفصل یک‌ساعته‌ای از پشت‌صحنه آن پخش کرد و نوع رایگان و بی‌مشابهی از رپرتاژ آگهی برای یک فیلم نورچشمی را به‌نمایش گذاشت. اقدامی که برای فیلم‌های دیگر سینمای ایران، با هر میزان اهمیت و افتخارآفرینی برای کشور و غیره، حتی یک بار هم رخ نداده‌است. جنبه آشکار این تبعیض آن جا بود که اولاً این مستند در بهترین ساعت پخش یعنی بین ۹ و ۱۰ شب که تقریباً همه ایرانیان در منزل در حال صرف شام، سری به شبکه‌های تلویزیونی داخلی می‌زنند، به‌نمایش درآمد؛ ثانیاً از چند شب پیش از پخش آن، تیزر تبلیغاتی بسیار مبسوطی برایش پخش می‌شد که نمایش این مستند پشت‌صحنه را همپای فیلم سینمایی مهم و شاخصی، به شکل گسترده به بینندگان سیما خبر می‌داد؛ و ثالثاً بسیاری از عبارات به‌کاررفته در گفتار متن فیلم (با صدای استاد جلال مقامی که همکاری در پروژه‌ای چنین فرمایشی از نسل و شأن او بعید می‌نمود) با چنان بزرگ‌نمایی و یکسویه‌نگری و ابراز شیفتگی غریبی نسبت به کارگردان فیلم اصلی همراه بود که مشابه آن حتی درباره حافظ و سعدی و مولانا نیز از سوی پخش شبکه‌های تلویزیون ما مردود اعلام می‌شود!

دو) همواره درباره دوری مردم و نگاه مردمی از آن چه در مناسبات تولیدی سینما جریان دارد، گفته‌ام که اگر کسانی از میان مردم عادی (و این جا تفاوتی ندارد که این مردم، تاجر باشند یا استاد دانشگاه یا پزشک یا محصل یا خانه‌دار یا تاکسی‌ران) سرصحنه یک سکانس کوتاه از فیلمی باشند که در آن، زن و مردی به‌سادگی از یک ماشین پیاده می‌شوند و عرض خیابان را طی می‌کنند و آن طرف جلوی ویتترین فروشگاه می‌ایستند، با دیدن تعداد برداشت‌ها و تغییرات جای دوربین و بستن خیابان و خواهش گروه از اهل محل که به دوربین

نگاه نکنند و غیره، آن مردم فرضی خواهند گفت دیگر هیچ وقت از فیلمی بد نمی گوئیم، چون تازه فهیده ایم بیچاره ها برای ساختن هر بخش کوچکش چه زحمت ها که نمی کشند! غافل از آن که این مرارت ها به هیچ فیلمی، سرسوزنی اعتبار نمی بخشد. چون با همین زحمت ها هم می شود فیلمفارسی ساخت و هم می شود شاهکار آفرید .

فیلم پشت صحنه مورد اشاره با تکیه تمام و کمال بر همین سادگی و بی خبری عموم از فرآیند تولید سینمایی شکل گرفته بود. از عنوان خودستایانه اش که «کابوس یک رؤیا» بود و هم دشواری ساخت «آواز گنجشک ها» را کابوس وار معرفی می کرد و هم خود فیلم را رؤیاگون می انگاشت تا تأکید مکرر بر این که «تک تک پلان های این فیلم سخت و نفس گیر بود»، یکسره می خواست به سیاق منت گذارانه خود تلویزیون، «زحمات شبانه روزی همکاران» را به رخ بیننده بکشد و با استفاده از همان سادگی، او را به دیدن فیلمی که مثلاً چنین پرزحمت و توانفرسا بوده، وادارد. یکی از عجیب ترین ویژگی های «کابوس یک رؤیا» تعبیری است که در وصف دشواری های فیلمبرداری سکانس های خیابانی فیلم به کار برده. از اشاره به این که هر ایرانی برای خودش امپراتور کوچکی در درون دارد تا نالیدن از این که «برای هر پلانی باید ۱۰ جور مجوز می گرفتیم: مجوز شهرداری، مجوز نیروی انتظامی،...»، این تأکیدها از آزارنده ترین عناصر این مستند بود. می توان پرسید که مگر مثلاً داریوش مهرجویی و مسعود کیمیایی و بهمن فرمان آرا و حمید نعمت... و بقیه و بقیه برای فیلمبرداری نباید چنین مجوزهایی تهیه کنند که همکاران مجید مجیدی با آن همه امکانات و طول زمانی فیلمبرداری و حمایت های استثنایی نهادهای رسمی – که نمونه باورنکردنی اش همین تبلیغات تلویزیونی کنونی است- از ناگزیری در تهیه مجوز، ناله سر می دهند؟ و مگر بقیه این فرصت را می یابند تا از تنگناهای روند تولید فیلم شان به عنوان ابزار جلب مخاطب، در اوج ساعات پخش تلویزیون، بهره جویی کنند؟! (سه) فیلم در امتداد همان روند استفاده از سادگی و بی خبری بیننده عام، بارها بدیهی ترین عناصر کار

فیلمسازی را با لحنی شبیه مستندهای علمی-آموزشی برنامه کودک، برای بیننده توضیح می‌دهد تا ثابت شود نه برای استفاده در مثلاً بخش پشت‌صحنه دی.وی.دی فیلم، بلکه اختصاصاً و با برنامه‌ریزی سودطلبانه قبلی، برای همین پنخس تلویزیونی با عام‌ترین سطح بیننده ساخته شده‌است. جایی بیننده را شیرفهم می‌کند که «این آقایی که گوشی روی گوشه، هیچ آدم کم‌اهمیتی نیست. صدابردار فیلمه که ضبط صداها را تا آخر به عهده اون!» جایی دیگر مفهوم «کات» را به زبان ساده تشریح می‌کند و یک جا هم «کرین» را به «الاکلنگ» تشبیه می‌کند! موسیقی متن این مستند پشت‌صحنه که با افکت‌های کمیکی به سبک برنامه‌های آرشیوی تلویزیونی با نمایش زمین خوردن آدم‌ها و به خواب رفتن بچه‌ها و غیره همراه است، با خصلت مفرح و مضحکی که به تصاویر می‌بخشد، بار دیگر نشان می‌دهد که فیلم را نه برای اطلاع‌رسانی که برای تبلیغات ساخته‌اند.

در این مسیر، بدیهی است که ساده‌نگری به خطاهای اساسی هم می‌انجامد و در نتیجه، فیلم گاهی تعریف کاملاً نادرستی از برخی عناصر و پدیده‌های سینمایی ارائه می‌دهد. رضا ناجی را بازیگر حرفه‌ای می‌نامد و متوجه نیست که تعدادی فیلم بازی کردن یا مثلاً دستمزد کامل گرفتن، معادل تکنیکی و تئوریک درستی برای تعبیر «بازیگر حرفه‌ای» به حساب نمی‌آید. اگر ناجی که خود و فردیت و لهجه و رفتار و واکنش‌های شخصی خود را جلوی دوربین به نمایش می‌گذارد، فقط بابت تعدد حضور در برابر دوربین حرفه‌ای تلقی شود، بازیگران کرد ثابت دو سه فیلم بهمن قبادی که حتی خوره‌هایی چون من هم نام‌شان را به یاد ندارند، کلی حرفه‌ای‌اند! در عوض، گفتار متن عجیب «کابوس یک رؤیا» جانورانی مثل ماهی و شترمرغ و گنجشک را «نابازیگر» می‌خواند و بی‌توجه به تعاریف نظری مباحث تخصصی عرصه شناخت و تحلیل بازیگری، حتی از عبارت «یک مشت نابازیگر زبون‌نفهم» در توصیف این حیوانات استفاده می‌کند که خود همچون اهانتی به نابازیگران واقعی فیلم‌های کیارستمی، کن لوچ، پازولینی و همین مجیدی - از جمله خود ناجی - جلوه می‌کند. نکته

اصلی در این است که هیچ فیلم و برنامه سینمایی دیگری در صدا و سیمای انحصاری و تبعیض گر فعلی، امکان بازتعریف درست این تعابیر مهم سینمایی را نمی یابد. در نتیجه، فیلمی از این دست در جایگاه تنها منبع آموزشی بیننده بی خبر از همه جا، مفاهیم غلطی را در ذهن او جا می اندازد که بعدها پاک کردنش ناممکن یا بعید به چشم می آید.

در مستندی که چنین مسند مدرسانه ای برای صدور احکام من درآوردی اختیار کرده، تعجبی هم ندارد که کارگردان «آواز گنجشکها» ناگهان و بی هیچ توضیح و دلالتی، «حاکم شهر قصه گوها» خطاب شود! البته با این امکانات و شرایط حاکمانه، تعبیر چندان پرتی هم نیست!

چهار) تمام این امتیازات در هر کشور و هر نظام سینمایی دیگر هم به برخی فیلمسازان اعطا می شود. تیزرهای بی شمار «آواز گنجشکها» و **show case** بی سابقه ای که تلویزیون برای «دعوت» حاتمی کیا پخش می کند و برای اولین بار در تاریخ بعد از انقلاب، تک تک بازیگران فیلم را در مکالمه ای خصوصی با دوربین/بیننده، به عامل فراخواندن او برای تماشای فیلم بدل می سازد، جلوه های آشکار و چندصدباره ای از برخورداری این فیلمسازان از آن امتیازات است. مشکل این جاست که آنان خود این مطلوبیت در نگاه رسمی را نمی پذیرند و اصرار دارند انبوه تبلیغات فیلم هایشان را همچون آثار معمول بخش خصوصی یا سینمای مستقل، هزینه بر و به دور از تبعیض بخوانند. جداً تصور می کنید به «ریسمان باز» یا «کنعان» یا «مینای شهر خاموش» فرصت پخش تیزری همچون تیزرهای «دعوت» یا مستندی از نوع پشت صحنه «آواز گنجشکها» داده می شد؟! و اگر چنین می شد، آنان امکان پرداخت هزینه های واقعی و بی تخفیف اش را می داشتند؟ شوخی هم حدی دارد. عبارات پایانی مستند «کابوس یک رؤیا» که آشکارا می گفت اصل رأی شما مردم است و ما فیلم را برای تماشای شما ساخته ایم، ماهیت تبلیغی آن را به خوبی فاش می کرد. ادعا می کنید امکان چنین

تبلیغاتی برای بقیه هم فراهم است و فقط کاهلی خودشان مانع به راه انداختن این بازی «بشتابید، بشتابید»

می شود؟!!